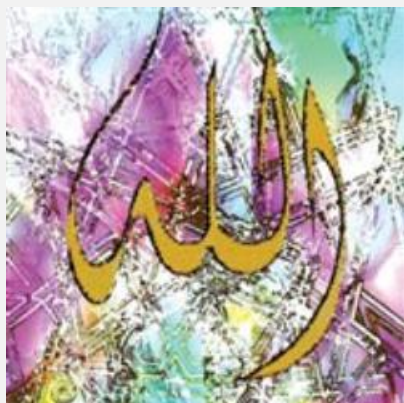


روش‌شناسی دکارتی و فلسفه اسلامی

سه‌شنبه گذشته سرای اهل قلم میهمان دکتر احمد احمدی و دکتر علی افصلی 2 تن از دکارت‌شناسان دانشگاهی ما بود.



سه‌شنبه گذشته سرای اهل قلم میهمان دکتر احمد احمدی و دکتر علی افصلی 2 تن از دکارت‌شناسان دانشگاهی ما بود. در این نشست با موضوع «دکارت و امروز فلسفه اسلامی»؛ با توجه به روش دکارتی و نگاه نقادانه فلسفه دکارت، پیشنهاد رویکردی انتقادی در فهم و مسئله‌یابی فلسفه اسلامی مطرح شد. گزارش حاضر کوتاه شده‌ای است از آنچه در این نشست مطرح شده است.

آغاز این نشست حجت‌الاسلام دکتر احمد احمدی استاد دانشگاه و رئیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی در مورد آرای دکارت گفت: اگر بخواهیم دکارت را به‌عنوان یک فیلسوف دوران‌ساز و از جنبه محتوایی فلسفه‌اش را مورد بررسی قرار دهیم، باید گفت که فلسفه او بسیار تنک‌مایه است و نمی‌توان محتوای فلسفه او را پر مایه دانست. اما از جهت روزگاری که دکارت در آن می‌زیسته و تأثیری که در زمان خودش داشته، اهمیت قابل توجهی دارد. زمان دکارت، زمان شکاکیت فراگیر بود. در این زمانه بود که دکارت خواست از یک یقین شروع کند. از این‌رو او راه راسیونالیسم را پیش گرفت. دکارت موضوع مهم «دکارت و اندیشم پس هستم» را در چنین دوره‌ای مطرح می‌کند.

به گفته ژیلسون، این موضوع را آگوستین قبلاً بیان کرده بود. به هر حال فلسفه دکارت به یک ایده‌آلیسم انجامید و او سعی کرد در آخر تأملات ششم با پیش کشیدن مسئله خیال، خودش را از این شکاکیت نجات دهد ولی باید توجه داشت که دکارت از درون «دکارت و اندیشم پس هستم» شروع می‌کند و کسی که از این مرحله شروع می‌کند، اثبات دنیای خارج برایش سخت و دشوار خواهد بود.

در زمان دکارت به سبب شک‌گرایی فراگیر، اگر کسی کاری می‌کرد تا فیلسوفان را از گرداب شک نجات دهد، کار مهمی انجام داده بود. بر این اساس فلسفه دکارت از جنبه محتوایی پرمایه نیست ولی از جهت طرح در زمان خودش و تأثیری که گذاشت، حائز اهمیت است.

احمدی تصریح کرد: دکارت تأثیر زیادی بر فیلسوفان و مکاتب فلسفی بعد از خود داشت. لایبنیتس و اسپینوزا، هگل، فیخته، هیوم، لاک و مکاتبی چون مارکسیسم از دکارت یا تأثیر مستقیم گرفته‌اند یا غیرمستقیم. برخی مانند لایبنیتس موافق آرای او بوده و برخی نیز مانند لاک در رد او موضع گرفته‌اند. دکارت در سال 1650 از دنیا رفت و تا سال 1804 همچنان فکرش بر کانتی که در شمار بزرگ‌ترین فیلسوفان مغرب زمین است، تأثیر داشته است. یقین دکارت به حقانیت کارش، نتیجه و تأثیر تفکر ریاضی بر اوست. او ریاضی‌دان بود و سلسله‌وار عمل می‌کرد.

بحث اصلی دکارت «دکارت و اندیشم پس هستم» است. باید توجه داشت من اندیشنده و فکر با امتداد فکر قابل جمع نیست. بنابراین فکر و اندیشه و ماده دو موجود جدا از همدیگر هستند. این بحث دکارت تا حدی با فلسفه اسلامی در اثبات فلسفه نفس نزدیک می‌شود. بحث یافتن من، یعنی اینکه من خودم را با علم شهودی و حضوری می‌یابم و همچنان تا آخر عمر می‌بینم که من هستم، نزد فیلسوفان اسلامی چون مرحوم علامه طباطبایی مطرح بود.

مترجم «دکارت و اندیشم پس هستم» دکارت یادآور شد: ایراداتی به برهان وجودی دکارت وارد است. دکارت می‌گوید من تصویری از ذات کامل دارم و چون این‌طور است ذات کامل است. او می‌خواهد از مفهوم کمال و از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی و وجود برسد. شهید مطهری می‌گوید ما از تصور ذات کامل نمی‌توانیم اثبات ذات کامل را داشته باشیم.

در ادامه این نشست دکتر علی افصلی عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران نیز با اشاره به اهمیت دکارت و توجه به آرای او در ایران گفت: اگر بخواهیم از سه فیلسوفی که در کشور ما مورد توجه هستند نام ببریم یکی از آنها دکارت خواهد بود. دکارت در جامعه ما توسط اشخاصی چون منتسکیو، گوبینیو و مرحوم فروغی شناسانده شد. انگیزه کسانی که اندیشه دکارت را به جامعه ایران وارد کردند این بود که دکارت را مظهر تجدد می‌دانستند و جامعه ایران آن روزگار هم نیازمند تجدد بود و لذا اندیشه او را

وی تصریح کرد: اهمیت فلسفه دکارت در درجه اول مربوط به محتوای فلسفه او نیست. تقریباً کل فلسفه غرب در مغرب زمین نوعی عکس‌العمل به فلسفه دکارت است؛ یعنی اگر دکارت نبود امروزه آثار بسیاری از فیلسوفان غربی هم وجود نداشتند. هگل، لاک، لایبنیتس، اسپینوزا، هیوم، کانت و... متأثر از آرای دکارت هستند. حتی فیلسوفان امروز در فلسفه تحلیلی که بیشتر ضدفلسفه است تا فلسفه نیز به نوعی متأثر از فلسفه دکارت هستند.

فلسفه دکارت برعکس برخی فلسفه‌ها، خیلی نامشخص نیست. فلسفه او چند محور اساسی دارد. عصر او دوران شکاکیت بود و او به شدت از این مسئله بیزار بود و سعی می‌کرد به نوعی اروپا را از شکاکیت نجات دهد. دغدغه او معرفت یقینی بود. آنچه از فلسفه دکارت می‌تواند برای امروز فلسفه اسلامی حائز اهمیت باشد، روش دکارت است تا فلسفه او. بخش بیشتر اعتراضات به دکارت به روش اوست تا محتوای فلسفه او.

افضلی با اشاره به اینکه یک محور فلسفه دکارت اثبات نفس و من اندیشنده است، گفت: دکارت از جای خوبی آغاز کرد که کسی نمی‌توانست به آن شک کند. او وجود خودش را به عنوان نخستین معرفت یقینی معرفی می‌کند. مباحث او مباحث وجودشناختی و معرفت‌شناختی است و فلسفه‌اش ترکیبی از هر دو است. اثبات خدا نقش محوری در فلسفه دکارت دارد. در فلسفه او، خداوند هم نقش وجودشناختی دارد و هم نقش معرفت‌شناسانه. بر این اساس وجود خدا در فلسفه دکارت علاوه بر اینکه ضامن وجود عالم است، ضامن معرفت نیز است. اگر خدا نمی‌بود ما نسبت به هیچ‌چیزی معرفت یقینی نداشتیم. این کمال خداست که نمی‌گذارد ما در بدیهیات فریب بخوریم. دکارت پس از اثبات خود و اثبات خدا به اثبات وجود عالم ماده می‌پردازد. او از وجود خود و تصوراتی که در ذهنش است خدا را اثبات می‌کند.

مترجم#171؛ اعتراضات و پاسخ‌ها؛ در ادامه گفت: اگر فلسفه دکارت را از جنبه روشی و محتوایی بررسی کنیم، موارد زیادی را در ارتباط با فلسفه اسلامی می‌توانیم ببینیم و مورد توجه قرار دهیم. یکی از این موارد در فلسفه دکارت اثبات وجود خداست که از زمان او تا به امروز مورد اعتراض قرار گرفته است با اینکه پایه‌گذار برهان وجودی آنسلم بود اما دکارت آن را مطرح کرد و به آن پرداخت. این برهان اذعان می‌دارد که خدا همه کمالات را دارد و وجود هم یکی از کمالات است؛ پس خدا وجود دارد. مهم‌ترین نقد کانت و دیگران به او این است که وجود، کمال نیست. در فلسفه اسلامی در مورد برهان وجودی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. افرادی چون مرحوم مطهری و علامه طباطبایی مخالف برهان وجودی هستند و کسانی مثل علامه جعفری موافق برهان وجودی هستند.

بحث دیگر در فلسفه دکارت که می‌تواند در فلسفه اسلامی مورد توجه باشد، رابطه نفس و بدن است. به او ایراد گرفته‌اند که از بحث غده صنوبری نمی‌توان به اثبات نفس پرداخت. دلایل دکارت برای اثبات عالم از مباحثی است که در فلسفه اسلامی نباید از آن گذشت. جنبه دیگر فلسفه دکارت که از جنبه محتوایی فلسفه او مهم‌تر است، روش دکارت است. روش دکارت برای فلسفه اسلامی می‌تواند سودمند باشد، چرا که متأسفانه مشاهده می‌کنیم که از زمان ملاصدرا تا زمان حاضر فلسفه اسلامی دچار رکود است و فیلسوف و مکتب جدیدی نمی‌بینیم. به بیان دکارت برای یک بار هم شده باید در فلسفه تمام مسلمات خود را مورد شک قرار داد و از نو ببینیم آیا مسلمات واقعاً مسلم هستند یا نه. این روش مورد نیاز ما در فلسفه اسلامی است و در جای‌جای آن باید روش دکارتی را مورد امتحان قرار داد. باید اجزای نادرست فلسفه اسلامی را بیرون بکشیم تا اجزای سالم آن را خراب نکند